

تأثیر تئوری‌های واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل بر توسعه حقوق بین‌الملل

مهدی فیروزآبادیان * - محمود جلالی ** - لیلا رئیسی **

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۹/۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۲۹)

چکیده

هدف این مقاله بررسی تأثیر تئوری‌های واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل بر گسترش حقوق بین‌الملل است. واقع‌گرایان به دلیل وجود آنارشی در نظام بین‌الملل، به جای قانون، بر قدرت تأکید دارند. به همین دلیل رابطه بین قدرت و قانون را رابطه‌ای تقابلی در نظر می‌گیرند. ولی پژوهش حاضر در پی اثبات این فرضیه است که قدرت، موجد و حامی قواعد حقوقی بین‌الملل است. از بدو تشکیل حاکمیت کشورها، به تدریج قواعدی برای نظم بخشیدن به روابط بین‌دولت‌ها شکل گرفت. پس از آن قدرت‌های بزرگ مدیریت روابط بین‌الملل را به دست گرفتند. تاریخ روابط بین‌الملل نیز گویای آن است که در دوره‌های موسوم به ثبات هژمونیک، اگرچه هژمون از قواعد حقوق بین‌الملل در راستای منافع خود بهره برده، ولی برای حفظ ثبات و امنیت بین‌المللی، مهم‌ترین حامی قواعد حقوق بین‌الملل بوده است. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی، از منظری تاریخی نقش قدرت را در پیشبرد حقوق بین‌الملل بررسی می‌نماید.

واژگان کلیدی: حقوق بین‌الملل، تئوری واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل، موازنه قدرت، دولت هژمون، سیستم

* دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان) (نویسنده مسئول)

Firozabadian@yahoo.com

m.jalali@ase.ui.ac.ir

leila@gmail.com

** دانشیار حقوق بین‌الملل دانشگاه اصفهان

** استادیار حقوق بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان)

۱- مقدمه

حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل مدت طولانی است که به‌عنوان رشته‌های دانشگاهی مجزا و مستقل، با نظریات، روش‌ها، و جهت‌گیری‌های خاص خودشان، در نظر گرفته شده‌اند. اما باید گفت هم وجود حقوق بین‌الملل برای روابط بین‌الملل حیاتی است و هم سیاست بین‌الملل برای تکامل و عملکرد حقوق بین‌الملل ضروری است. (Irish, Ku& Diehl, 2013: 359) وسعت نهادها و حقوق بین‌الملل در سیاست معاصر جهانی به معنی آن است که دیگر امکاناتی برای فهم سیاست بین‌الملل بدون درک حقوق بین‌الملل وجود ندارد. (Cali, 2009: 15) نکته شایان ذکر این است که حقوق بین‌الملل که ناظر بر روابط میان دولت‌ها و دیگر اشخاص حقوقی در روابط بین‌الملل است، هم در زمینه مطالعات حقوقی و هم در حوزه سیاست و روابط بین‌الملل، رشته‌ای استثنایی است و لذا برخلاف سایر موضوعات حقوقی، این رشته را نمی‌توان بدون معلومات کافی در مورد شرایط سیاسی جهان بیان، یا درک کرد. رشد و تکامل حقوق بین‌الملل در مقایسه با موضوعات حقوق عادی تا آن حد به اوضاع و احوال غیرحقوقی پیرامون خود وابسته است که به این اختلاف خصیصه‌ای کیفی می‌بخشد (فن گلان، ۱۳۸۶: ۸).

از بدو تکوین حاکمیت و تشکیل دولت‌های ملی، احساس وجود قواعد ناظر بر روابط بین‌کشورها ضروری تلقی شد و از آن‌پس روز به روز بر گستره آن افزوده شد. واضح است که تئوری‌های لیبرال روابط بین‌الملل نقشی آشکار، مهم و بی‌بدیلی در گسترش حقوق بین‌الملل داشته‌اند. به‌طور کلی لیبرال‌ها با تأکیدی که بر صلح دارند از طرق گوناگون سعی در ایجاد و توسعه صلح پایدار داشته‌اند. برای نمونه تأکید بر نهادها و رژیم‌های بین‌الملل، حقوق بین‌الملل، امنیت دسته‌جمعی، حکومت مبتنی بر قانون و ایجاد سازمان‌ها و نهادهای گوناگون مخصوصاً جامعه و سازمان ملل متحد که خود زمینه‌ساز، موجد و مشوق بسیاری از موضوعات حقوق بین‌الملل بوده‌اند، گویای نقش مهم مکتب لیبرالیسم در توسعه حقوق بین‌الملل است. ولی نقش تئوری‌های واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل در این زمینه، غیرمستقیم و با ابهام همراه است. در این راستا سؤال مهمی که مطرح می‌شود این است که نظریات رئالیستی روابط بین‌الملل چه تأثیری بر گسترش حقوق بین‌الملل داشته است؟

واقع‌گرایان معتقدند نظام بین‌الملل از طریق آنارشی شناسایی می‌شود که در آن اقتدار همراه هر یک از دولت‌هاست. باوجود این آنارشی به معنای آشوب نیست. در واقع نظام بین‌المللی کاملاً نظام‌مند است، زیرا یک قدرت سلسله‌مراتبی در میان دولت‌ها وجود دارد. واقع‌گرایان به طبقه‌بندی دولت‌ها برحسب سلسله‌مراتب به‌عنوان ابرقدرت، قدرت بزرگ، قدرت میانه‌رو و قدرت کوچک‌تر تمایل دارند. از رهگذر این سلسله‌مراتب قدرت است که ایجاد موقعیت

سازمان‌های بین‌المللی توضیح داده می‌شود (اس. پیس، ۱۳۸۴: ۱۰۱).

از این رو نویسندگان مقاله با مفروض قرار دادن نقش کلیدی کشورهای قدرتمند، مخصوصاً دولت هژمون در انتظام امور جهانی و همچنین این مسئله که بقاء در نظام بین‌الملل اولین هدف کشورهای دارای حاکمیت است، این فرضیه را مطرح می‌کنند که کشورهای فائقه، در درجه اول برای حفظ بقاء و در مرحله بعد برای رسیدن به منافع خود، ناگزیر از داشتن روابط قاعده‌مند و مسالمت‌آمیز با یکدیگرند و این هدف جز در پرتو قواعد حقوقی امکان‌پذیر نیست، در نتیجه پیشبرد قواعد حقوقی بین‌المللی به نفع همه کشورهاست. همچنین اعمال قواعد حقوقی در نظام بین‌الملل به اراده کشورهای قدرتمند نیازمند است، در نتیجه نقش قدرت در پیشبرد حقوق بین‌الملل مسئله‌ای مهم است.

برخی از منابع مهم مرتبط با موضوع بدین شرح هستند: کتاب «حقوق بین‌الملل عمومی و اصول روابط بین‌الملل» نوشته جلال‌الدین مدنی، که در چند جلد توسط نشر همراه به چاپ رسیده است. در این مجموعه، حقوق بین‌الملل عمومی و اصول روابط بین‌الملل مورد بررسی قرار گرفته است. امیر ساعد و کیل و همکاران نیز کتابی با عنوان «مروری بر مکاتب فلسفی حقوق بین‌الملل» به رشته تحریر درآورده‌اند که توسط نشر میزان چاپ شده است. این کتاب مشتمل بر چند مقاله است که شامل مکاتب مختلف حقوقی و سیاسی است. حسین شریفی طراز کوهی کتاب «سازمان‌های بین‌المللی» نوشته کلی- کیت اس. پیس را به فارسی ترجمه کرده است. این کتاب از چهار منظر واقع‌گرایی، لیبرالیسم، مارکسیسم و فمینیسم مسائلی مثل سازمان‌های بین‌المللی، امنیت بین‌المللی، تجارت، توسعه، محیط زیست، مسائل بشردوستانه را مورد تحلیل قرار داده است. در واقع پس از تقریر چهار نظریه ذکر شده، از دیدگاه هر کدام از این نظریات به بررسی مسائل مطروحه پرداخته شده است.

نیکو کریش در نشریه اروپایی حقوق بین‌الملل در سال ۲۰۰۵ در شماره ۳، مقاله‌ای با عنوان «حقوق بین‌الملل در عصر هژمونی: قدرت نابرابر و ایجاد نظم حقوقی بین‌الملل» به چاپ رسانده است که به مسائلی چون حقوق بین‌الملل و قدرت‌های بزرگ، ارزش‌های چندجانبه برای کشورهای قدرتمند، حقوق بین‌الملل و قدرت‌های هژمون و ... اشاره شده است. هدف اصلی این مقاله نشان دادن نقش مثبت هژمونی در توسعه قواعد بین‌المللی است. محمد جمشیدی نیز در مقاله‌ای ضمن بررسی نظام‌های مختلف، نظام هژمونیک را بررسی کرده است. عنوان مقاله وی «نظام‌های بین‌المللی تک قدرت محور: تک‌قطبی، هژمونی، امپراتوری» است که در زمستان ۱۳۸۶ در فصلنامه مطالعات راهبردی به چاپ رسیده است.

به‌طور کلی اگرچه تحقیقات پراکنده و نامنسجمی در محافل آکادمیک در این خصوص

صورت پذیرفته است، ولی با توجه به اهمیت مطالعات میان‌رشته‌ای^۱، ضرورت مطالعه پیرامون تأثیر تئوری‌های روابط بین‌الملل بر توسعه حقوق بین‌الملل همچنان احساس می‌شود. در این پژوهش پس از طرح مباحث تئوریک، ابتدا نظریات رئالیستی روابط بین‌الملل مطرح شده و سپس سعی می‌شود پاسخ جامعی به سؤال اصلی پژوهش داده شود.

۲- مباحث نظری پژوهش

۲-۱- تحلیل سیستمی رابطه حقوق و سیاست بین‌الملل

سیستم اصطلاحی است که امروزه در نوشته‌های علم سیاست و روابط بین‌الملل کاربرد وسیعی دارد. سیستم عبارت است از یک چارچوب نظری برای مدون ساختن داده‌های مربوط به پدیده‌های سیاسی و همچنین مجموعه‌ای یکپارچه از روابط که بر پایه یک مجموعه مفروضات از متغیرهای سیاسی استوار است (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۲۲۳).

تیین سیستمی حقوق بین‌الملل با تکیه بر روابط بین‌الملل به سمپوزیومی که در سال ۱۹۹۹ به ابتکار انجمن آمریکایی حقوق بین‌الملل برگزار شد، برمی‌گردد. در این سمپوزیوم روش‌هایی مورد توجه قرار گرفت که روابط بین‌الملل یکی از شاخص‌های کلیدی آن بود. این روش‌ها نشان می‌داد که از طریق آن‌ها می‌توان تا حدی بر انشعاب و واگرایی معرفت‌شناسی/روش‌شناسی حقوق بین‌الملل با علوم اجتماعی از جمله روابط بین‌الملل فائق آمد. به همین روی با نگرش سیستمی می‌توان علاوه بر رویکرد روش‌شناختی، با بهره‌گیری از ابعاد معرفت‌شناختی عام آن به پیوندهای حقوق بین‌الملل با روابط بین‌الملل دست یافت (آزادبخت، ۱۳۸۹: ۱۳۷).

۲-۱-۱- عناصر سیستمی حقوق بین‌الملل

هر سیستم باز دارای مشخصات چهارگانه زیر است:

۲-۱-۱-۲- درونداد سیستم حقوقی

ورودی عبارت است از مجموعه عناصری که به صورت خواسته‌ها، منافع، پشتیبانی‌ها و مخالفت‌ها وارد سیستم می‌شود و پس از تبادل میان محیط و سیستم، به صورت خروجی از سیستم خارج می‌شود (قوام، ۱۳۸۰: ۳۰). روابط بین‌الملل، شکل‌دهنده بیشترین ورودی‌های

۱- اشاره به حوزه‌های نوین در دانش دارد که بیش از یک زمینه محض دانشی را مورد مطالعه قرار می‌دهد. یک حوزه میان‌رشته‌ای، عبارتست از «تلفیق دانش، روش و تجارب دو یا چند حوزه علمی و تخصصی برای شناخت و حل یک مسئله پیچیده و یا معضل اجتماعی چندوجهی». در یک فعالیت علمی میان‌رشته‌ای، متخصصان دو یا چند رشته و تخصص علمی در ارتباط با شناخت، حل، و یا تحلیل یک پدیده، موضوع و یا مسئله معمولاً پیچیده و واقعی با یکدیگر تعامل و همکاری علمی می‌کنند.

۲-۱-۱-۴- بازخورد مثبت و منفی

برخی از خروجی‌های سیستم ممکن است با استقبال محیط سیستمی روبه‌رو شده و یا برعکس به‌عنوان یک خروجی ناقص تلقی شوند؛ زمانی که یک خروجی سیستم با مؤلفه‌های تأثیرگذار محیط سیستمی سازگار می‌افتد، همان خروجی، در مرحله بعد به‌عنوان یک ورودی به کالبد سیستم نفوذ کرده و در راستای رشد و تکامل سیستم، ایفای نقش می‌نماید و به‌عنوان یک فرایند برگشت‌ناپذیر جزئی از هویت سیستم حقوقی را تشکیل می‌دهد که اصطلاحاً به آن بازخورد مثبت گفته می‌شود. در مواردی نیز برخی از خروجی‌های سیستم حقوقی با منافع و اهداف برخی از تابعان سیستم حقوقی در تعارض است و یا همخوانی ندارد، در این موارد معمولاً تابعان اصلی سیستم در برابر آن ایستادگی می‌کنند و آن را نمی‌پذیرند؛ یا سیاست یک‌جانبه در پیش می‌گیرند و یا خروجی مدنظر را نقض می‌کنند که در این موارد بازخورد منفی است (آزادبخت، ۱۳۸۹: ۱۶۵).

۲-۱-۲- کار ویژه‌های سیستم حقوقی بین‌المللی

پیچیدگی سیستمی حقوق بین‌الملل، هم از لحاظ تنوع رابطه و هم از منظر تعداد بازیگر، ارزیابی دقیق کارکرد آن را با دشواری خاصی همراه کرده است. با این حال تحلیل جامعه‌شناختی موضوع در پرتو ساختار، شیوه تعامل، ابعاد رابطه، نقش و هویت بازیگران و تابعان سیستم در این رویکرد به‌طور نسبی امکان‌پذیر است.

۲-۱-۲-۱- ایجاد تعادل و ثبات

هرچند این دو مفهوم، مترادف و به یک معنا نیستند؛ اما در یک رابطه نزدیک و تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند. ثبات به معنای پایداری و استمرار روابط میان متغیرهای سیستم است که در مقابل آن، حالت عدم تعادل است. یک نظام بی‌ثبات به آسانی تعادل خود را از دست می‌دهد و نامتعادل می‌شود، درحالی‌که نظام‌های باثبات، یا دارای تعادل هستند و یا برای کسب یک سطح تعادل بالاتر تلاش می‌کنند. یکی از ویژگی‌های سیستم، تلاش جهت حفظ تعادل یا دستیابی به سطح تعادل نوین است (فرانکل، ۱۳۷۲: ۶۲).

۲-۲-۱-۲- مشروعیت بخشی به وضعیت‌های اجتماعی

دومین کارویژه سیستم حقوقی بین‌المللی، مشروعیت بخشی به وضعیت‌های اجتماعی در حال شکل‌گیری و تثبیت اهداف سازگار با سیستم است.

۲-۱-۲-۳- پیشگیری و بازدارندگی

فقر، بیماری‌های عفونی، تخریب محیط زیست، شکاف شمال - جنوب، مخاصمات مسلحانه بین‌المللی و غیر بین‌المللی، تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و جنایات سازمان‌یافته فراملی، تهدیدات پیش روی جامعه بین‌المللی است که پیشگیری و کنترل آن‌ها از مهم‌ترین کارویژه‌های یک سیستم حقوقی در روابط بین‌الملل به شمار می‌رود. در این میان دیپلماسی پیشگیرانه، رژیم عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای، اعزام پیشگیرانه و گسترش میانجی‌گری، نمونه‌هایی از سازوکارهای بین‌المللی هستند که به منظور پیشگیری، کنترل بحران‌ها و تهدیدات به کار می‌روند (آزادبخت، ۱۳۸۹: ۱۶۸-۱۶۷).

به‌طور کلی، سیاست‌های دولتی دروندادهای نظام بین‌الملل و مجموعه قوانین پذیرفته‌شده و سازمان‌ها، ساختار نظام بین‌الملل را شکل می‌دهند. ساختارها دروندادها را دریافت کرده و آن‌ها را از صورت وظایف، به صورت کنش‌ها درمی‌آورند. تصمیمات دسته‌جمعی بروندادهای نظام بین‌الملل هستند. این بروندادها ممکن است محیط بین‌الملل را به نحوی تغییر دهند که باعث ایجاد تمایلات همگرایانه و یا واگرایانه در درون نظام بین‌الملل شوند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴، ۶۷۷). در این میان منافع دولت‌های قدرتمند بسیار مهم است، زیرا اگر این بروندادها با منافع آن‌ها سازگار باشد موجبات استقبال و تقویت و در نتیجه تثبیت آن فراهم می‌شود، در غیر این صورت ممکن است با بی‌توجهی این دولت‌ها مواجه شده و طرد شوند.

۳- بررسی نظریات رئالیستی روابط بین‌الملل

۳-۱- رئالیسم کلاسیک

در مفروضات رئالیستی سرشت بشر پایدار و شرور است و شرارت او در قدرت‌طلبی وی است (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۹۶). در نتیجه قدرت‌طلبی امری طبیعی در روابط بین‌الملل است و تأمین آن حتی با توسل به زور و جنگ نیز جایز است. اما دولت‌ها برابر نیستند، بلکه قدرت در میان دولت‌ها باعث ایجاد سلسله‌مراتب می‌شود. مهم‌ترین دولت‌ها در سیاست بین‌الملل به‌عنوان قدرت‌های بزرگ شناخته می‌شوند. از نظر واقع‌گرایان اساساً روابط بین‌الملل در برگیرنده ستیز میان قدرت‌های بزرگ برای سلطه و امنیت است. در هر صورت این قدرت است که باعث همه اتفاقات و تصمیمات دولت‌ها است. در واقع، رئالیست‌ها بر روابط میان قدرت‌های بزرگ و موضوعات جنگ و صلح تمرکز دارند. (Dunoff, 2000: 67)

دولت‌ها تنها در صورتی دست به همکاری خواهند زد که این سیاست در خدمت منافع ملی

آن‌ها باشد (عبدالله خانی، ۱۳۸۱، ۵۵). اما همین همکاری‌ها نیز بسیار آسیب‌پذیر و شکننده است و چنانچه شرایط ایجاب نماید این همکاری‌ها نیز ناپایدار خواهد شد. دولت‌ها مزایای همکاری را در بلندمدت کم می‌دانند، و نگران وابستگی و دستاوردهای نسبی هستند (ونت، ۱۳۸۵: ۸۲). در اثر فراگیر شدن دیدگاه‌های رئالیستی در روابط بین‌الملل که با فضای عمومی پس از جنگ جهانی دوم و شکست مجدد اندیشه‌های حقوقی تقویت و تأیید می‌شد، تعامل حقوق و سیاست بین‌الملل به پایین‌ترین سطح خود رسید و به تبع آن رابطه بین دو رشته حقوق و سیاست بین‌الملل نیز به شدت تضعیف شد، به طوری که یکی به کلی منکر کارایی و سودمندی دیگری در حل مسائل بین‌المللی شد (وکیل و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۳۹). مورگنتا، واقع‌گرای کلاسیک، در شش اصل رئالیسم سیاسی خود، چند مورد مشکل‌ساز را برای حقوق بین‌الملل را بیان می‌کند. وی می‌گوید منافع سیاسی همواره به شکل زور معنا می‌شوند و در نتیجه از اخلاق جدا هستند. رئالیسم سیاسی مرزی بین چیزی که مدنظر است و چیزی که ممکن است، تعیین می‌کند، در حالی که قوانین اساساً مجموعه‌ای از استانداردها و توقعات هستند. رئالیسم منکر این می‌شود که اصول اخلاقی جهانی تعمیم‌دانی به فعالیت‌های کشورها هستند و در نتیجه از اساس قانون را رد می‌کند. همچنین توافقات بین‌المللی معمولاً خود را به دلیل طبیعت سودمند دوطرفه‌شان به طرفین تحمیل می‌کنند، اما وقتی فرمان‌برداری از حقوق بین‌الملل تأثیری مستقیم بر قدرت نسبی کشورهای درگیر دارد، مسئله به جدالی بر سر قدرت تبدیل می‌شود. این طرز فکر رئالیست، انتقادی تخریبی برای حقوق بین‌الملل بر مبنای منطقی است. (Scott Henson, 2005: 27)

۳-۲- نورئالیسم و همکاری بین‌المللی

نورئالیسم تلاشی برای علمی کردن رئالیسم و همچنین توجه به مسائل اقتصادی و ساختار بین‌الملل است. اگرچه نورئالیسم یک نظریه رئالیستی است که بسیاری از مفروضه‌های رئالیسم کلاسیک مانند دولت‌محوری، قدرت‌محوری، یکپارچه و عاقل بودن دولت‌ها را قبول دارد، اما استدلال می‌کند که با وجود اعتقاد رئالیسم کلاسیک، ریشه جنگ و صلح در ساختار نظام بین‌الملل نهفته است، نه سرشت انسان و ماهیت کشورها. در واقع آنچه در داخل دولت‌ها می‌گذرد، بر سیاست خارجی آن‌ها تأثیر ندارد، بلکه این ساختار نظام بین‌الملل است که تعیین‌کننده سیاست خارجی دولت‌ها است. از دیدگاه نورئالیسم، در غیاب یک مرجع و اقتدار مرکزی، مؤثرترین راه تأمین صلح و امنیت بین‌المللی، توزیع برابر قدرت بین قدرت‌های بزرگ است. این موازنه می‌تواند فارغ از مقاصد و ویژگی‌های بازیگران، باعث ارتقای نظم، ثبات و صلح بین‌الملل شود. همچنین در شرایطی که یک قدرت برتر یا هژمون در نظام بین‌المللی ظهور کند،

در پرتو تفوق و سیطره آن، یک نوع ثبات مبتنی بر استیلا شکل می‌گیرد. در این وضعیت هژمون نقش یک شبه یا نیمه حکومت را در نظام بین‌الملل ایفا می‌کند. به این سبب که هژمون بیشترین نفع را از وضع موجود می‌برد، تلاش می‌کند با استقرار نظم هژمونیک، ثبات را برقرار سازد و با کشورهایی که از پذیرش آن سرباز می‌زنند، یا با تشویق یا با تهدید برخورد کند؛ بنابراین صلح و ثبات هر دو معلول چگونگی توزیع قدرت در سطح بین‌المللی است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۲: ۱۳۲-۱۳۱).

۴- تأثیر نظریات واقع‌گرای روابط بین‌الملل بر توسعه حقوق بین‌الملل

برخلاف آنچه به نظر می‌رسد، تئوری‌های واقع‌گرای روابط بین‌الملل از جهات مختلف موجود، تثبیت‌کننده و گسترش‌دهنده حقوق بین‌الملل هستند، در این قسمت به این موارد پرداخته می‌شود.

۴-۱- تکوین حاکمیت و تشکیل دولت‌های ملی و تأثیر آن بر توسعه حقوق بین‌الملل

روابط بین‌الملل و قواعد و موازین حاکم بر آن سابقه‌ای کهن دارد. باین وجود اغلب مورخین و علمای حقوق بین‌الملل جدید مبدأ آن را قرن ۱۶ می‌دانند. برای ایجاد حقوق بین‌الملل دو عامل مهم و اساسی لازم است: اول وجود کشورهای مستقل و دارای حقوق مساوی، و دوم احساس ضرورت نسبت به موازین و قواعدی که روابط این کشورها را تنظیم نماید. هیچ‌یک از این دو عامل در زمان قدیم وجود نداشته است. می‌توان ادعا کرد که حقوق بین‌الملل زمانی وجود خارجی پیدا کرد که دول حکمران و متساوی‌الحقوق پیدا شدند (مدنی، ۱۳۷۴: ۱۱۶).

در قرون وسطی سراسر اروپا به سرزمین‌های متعددی تقسیم شد که بر هر کدام یک فتودال حکومت می‌کرد و بین حکومتگران نواحی مختلف جنگ و ستیز بود. مورخین قرون وسطی را دوره جنگ‌ها، خونریزی و تاریکی می‌دانند. می‌توان گفت که نهادها و رفتارهای این دوره، موانعی بر سر راه توسعه حقوق بین‌الملل ایجاد کردند. این دوره که باعث تأخیر در به وجود آمدن دولت‌های قوی و تمرکز یافته‌ای شده بود، دوره‌ای مناسب برای توسعه حقوق بین‌الملل که همزمان با پیدایش دولت مدرن از قرن شانزدهم به بعد ظاهر می‌شود، نبود. روشن است که مثلاً نظام فتودالی، نفی‌کننده و حتی آنتی‌تزد دولت و هر نوع حکومت تمرکز یافته بود. همچنین تسلط کلیسای کاتولیک و حقوق کلیسا، مخالف وجود قدرت غیرمذهبی قوی و حقوق لائیک و دنیوی بودند. پس بین پیدایش دولت‌های جدید و توسعه حقوق بین‌الملل کلاسیک، یعنی حقوق بین‌الملل به معنی مجموعه‌ای از قواعد حاکم بر روابط میان دولت‌ها، رابطه نزدیکی وجود دارد (مدنی، ۱۳۷۴: ۱۷۱).

۴-۱-۱- حاکمیت دولت

اساس حاکمیت کشور در حقوق بین‌الملل به‌طور تنگاتنگ با دیدگاه واقع‌بینانه بازیگران سیاسی ارتباط دارد. (Scott Henson, 2005: 10) اولین فرمول‌بندی نظری که حاکمیت را رکن اصلی دولت قرار می‌دهد توسط ژان بدن^۱ در ۱۵۷۶ عرضه شد. وی معتقد به حاکمیت مطلق دولت بر سرزمین بود. مظهر اصلی این حاکمیت برتر در توانایی قانون‌گذاری است. در موارد بعد با ظهور ملیت و نیروی ارتش، دولت مدرن به وجود آمد؛ یعنی مجموعه سیاسی حاکم با حق قضاوت انحصاری در یک سرزمین و نسبت به یک جمعیت مشخص به وجود آمد؛ بنابراین روابط بین‌الملل، روابط بین دولت‌های حاکم و دارای حقوق برابر مطرح می‌شود. در نتیجه روابط بین دولت‌ها باید به‌وسیله عهدنامه‌های بین‌المللی و بر مبنای توافق طرفین قرارداد تنظیم شود، در این شرایط عهدنامه و ستفالی ۱۶۴۸ منعقد می‌شود که در آن تمام این عوامل وجود دارد. لذا این عوامل می‌تواند به‌عنوان نقطه شروع پیدایش حقوق بین‌الملل کلاسیک محسوب شود که بر روابط بین دولت‌های حاکم حکومت می‌کند. آنچه به تدریج بعد از شکل‌گیری حاکمیت به وجود آمد، مسئله توجه به حاکمیت‌های دیگر است که در اشکال گوناگون رعایت حقوق دولت‌های دیگر، رعایت حقوق خارجی‌ان و رعایت منافع جامعه بین‌الملل نمودار شد؛ دولت باید به شکلی مطابق قواعد کلی حقوق بین‌الملل که نمایانگر منافع اساسی جامعه بین‌المللی است به اعمال صلاحیتش پردازد. مثلاً باید قواعد آمره را رعایت کند. دولت نباید در قلمرو خود به برقراری بردگی یا درزمینه حقوق بشر به ایجاد قواعد مخالف با یک قاعده احتمالی آمره پردازد. در واقع صلاحیت قلمروی دولت نه تنها نسبت به خارجی‌ان، بلکه نسبت به اتباع خودش نیز محدود است. همچنین دولت باید صلاحیت خود را به شکلی که حافظ آزادی ارتباطات بین‌المللی باشد، اعمال کند. مثلاً در مورد بهره‌برداری از فلات قاره خود یا محدوده انحصاری اقتصادی، دولت‌های ساحلی باید آزادی کشتیرانی در آب‌های مجاور را رعایت کند (دومینیک، ۱۳۷۹: ۱۱۴).

پایه‌های اساسی روابط بین‌الملل به‌صورت امروزی، بعد از عهدنامه‌های وستفالی سال ۱۶۴۸، پس از ظهور دولت برخوردار از حاکمیت بنیان نهاده شد. دولت‌ها عملاً و رسماً مستقل و مساوی شناخته شدند. زان پس، در شبکه ارتباطی وسیع اعضای جامعه بین‌المللی، طبعاً تعهدات و تکالیف نیز از توسعه و افزایش قابل ملاحظه‌ای برخوردار شد؛ یعنی می‌توان ادعا کرد که وجود چند دولت دارای حاکمیت در کنار یکدیگر، مبنای واقعی و علت وجودی حقوق بین‌الملل است. تلقی و درک مشترک از نیازها، ارزش‌ها و در نتیجه قواعد و مقررات

1- Jean Bodin

نشأت گرفته از آن‌ها و ارائه تفسیری منطقی و اصولی از موازین بنیادی حیات آدمی در سطح بین‌المللی، عامل و موجد گرایش به تکوین و برقراری نظم حقوقی بین‌المللی بوده و خواهد بود (شریفی طراز کوهی، ۱۳۷۵: ۷۳).

۴-۲- نظم و ستفالیایی

همزمان با رنسانس تحولی در نظم جهان آغاز شد که تا به امروز ادامه داشته و به دوره وستفالیای مشهور است. شاخص عمده دوره وستفالیای، پیدایش، رشد و تکوین دولت‌های ملی است که انحصار بازیگری روابط بین‌الملل را به خود اختصاص دادند. در نبود اقتدار مرکزی، این نظم به سلسله‌مراتبی انجامید که در آن قدرت‌های بزرگ در بالای هرم و قدرت‌های کوچک‌تر به میزان قدرت خود، در قسمت‌های میانی و پایین آن قرار گرفتند. بر همین اساس چند قدرت اروپایی که اقتدار خود را از جنگ‌های سی‌ساله مذهبی (۴۸-۱۶۱۸) تا کنگره وین (۱۸۱۵) به تدریج به اثبات رسانده و به کانون قدرت جهان تبدیل شدند، در بالای هرم قدرت قرار گرفتند. این قدرت‌ها توانستند قدرت‌های غیراروپایی نظیر امپراتوری چین، ایران و عثمانی را به حاشیه رانده، یا مقهور قدرت خویش کنند. بدین سان نظم وستفالیایی نظمی اروپایی بود که به سراسر جهان تسری یافت (نقیب زاده، ۱۳۹۰: ۱).

در نتیجه صلح وستفالی، صلح مجدداً به اروپا بازگشت و در روابط و حقوق بین‌الملل تأثیرات مهمی بر جای گذاشت. در اواخر قرون وسطی آثار رژیم فئودالیت کم‌کم از بین رفت. کشمکش بین پاپ و شاهان اروپا ادامه داشت، اما دولت‌ها قدرت بیشتری به دست می‌آوردند و زمینه برای تشکیل قواعد حقوق بین‌الملل مناسب‌تر می‌شد. جمهوری‌هایی در سرزمین ایتالیا به وجود آمد که خود را مستقل می‌دانستند مثل ونیز و فلورانس و ...، برای اینکه روابطی دوستانه داشته باشند، محتاج قواعد و اصولی بودند. قرارداد وستفالیی مبنای کنفرانس‌های بعدی و راهنمای کشورها در روابط بین‌الملل شد. سیستم توازن قوا در صحنه بین‌المللی ظاهر شد و نخستین گام در راه استقرار حقوق عمومی اروپا را در بر گرفت. کشورها در انتخاب مذهب آزاد گشتند. اروپا بعد از این معاهدات به شکل جامعه بین‌المللی دارای تعدادی دولت مستقل درآمد. هر یک از دول اروپایی نیازمند امنیت بود و مسئله امنیت مشترک مطرح شد. دول امضاء کننده عهدنامه وستفالیی تعهد کردند برای حفظ صلح بکوشند و اگر اختلافی پیدا کردند دوستانه حل کنند و اگر ممکن نشد به دولتی که مورد تجاوز قرار گرفته با تمام قوا مساعدت و کمک کنند. اصول مساوات دولت‌ها که نتیجه اصل حاکمیت و استقلال و پایه حقوق بین‌الملل است پذیرفته شد (مدنی، ۱۳۷۴: ۶۶).

درواقع حقوق بین‌الملل کلاسیک قبل از هر چیز، یک جامعه بین‌دولتی بود. این جامعه از دولت‌های حاکم و متساوی‌الحقوق تشکیل می‌شد. جامعه بین‌المللی کلاسیک در طول این دوره، تحت تسلط تعداد کمی از دولت‌های اروپایی (آلمان، فرانسه، انگلیس، اتریش و روسیه) قرار داشت که نوعی حکومت بین‌المللی عملی را نخست با عنوان اتحاد مقدس و سپس کنسرت اروپایی به وجود آوردند. بعد از افول اتحاد مقدس، قدرت‌های بزرگ مسئولیت حل و فصل مسائل سیاسی را به عهده گرفتند که بدون آن امکان درگیری و جنگ می‌رفت. بدین ترتیب مسائل مهم این دوره توسط این هسته کوچک متشکل از دولت‌ها که به شکل کنگره تشکیل می‌یافت، حل می‌شد. این حکومت بین‌المللی عملی قدرت‌های بزرگ در روابط بین‌الملل، موجب یک قرن آرامش نسبی در سراسر جهان شد. تمام این شرایط برای توسعه حقوق بین‌الملل مقتدر که بر روابط بین دولت‌ها حکومت کند و حقوق بین‌الملل عمومی را تشکیل دهد، بسیار مطلوب و مساعد بود (دومینیک، ۱۳۷۹: ۲۲۴).

واقع‌گرایان ظهور و پذیرش جمعی هنجارهای بین‌المللی مانند حقوق بشر را زمانی مشروع می‌دانند که توسط هژمون یا گروه مسلطی از دولت‌ها پذیرفته و گسترش یابد (مصفا و ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۲۶۲). مثلاً فلسفه هم‌نوع دوستی و تدوین معیارهای بین‌المللی در قرن نوزدهم و بیستم به تصویب دولت‌های قدرتمند آن زمان رسید. در کنگره وین به سال ۱۸۱۵ قدرت‌های بزرگ پذیرفتند به تجارت برده پایان دهند (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۳۴۸).

درواقع قدرت یافتن کشورهای اروپایی و تسلطشان بر جهان موجب شد عملاً و فقط کشورهای اروپایی در اجتماعات بین‌المللی که عمدتاً در اروپا تشکیل می‌گردیده شرکت نموده و در مورد سرنوشت جهان تصمیم‌گیری کنند. این تصمیمات که به صورت عقد پیمان‌ها و معاهدات بود، در حقیقت پایه‌گذار حقوق بین‌الملل کلاسیک است. بدین ترتیب تحولات حقوق بین‌الملل در این دوره توسط همین کشورهای اروپایی صورت گرفت (مدنی، ۱۳۷۴: ۷۰).

می‌توان گفت قسمت اعظم حقوق بین‌الملل مدرن در طی قرن نوزدهم میلادی شکل گرفته است و بسیاری از قواعد، اصول و نهادهای آن هنوز در عصر حاضر وجود دارد. در این دوره شاهد جهش حقوق بین‌الملل عمومی هستیم. ویژگی خاص این دوره را باید در توسعه فوق‌العاده حقوق قراردادی در طول قرن نوزدهم دانست. طبق برآوردهای به عمل آمده بین سال‌های ۱۸۱۵-۱۹۲۴ میلادی، بیش از ۱۶ هزار عهدنامه در سطح جهانی بین کشورها منعقد شده بود. از نظر کیفی، قرن نوزدهم تغییرات مهمی را به همراه داشت، زیرا در این قرن عهدنامه‌های چندجانبه ظهور یافتند. ابزاری که با آن دولت‌های متعددی می‌پذیرفتند تا با یکدیگر مربوط و نسبت به هم متعهد شوند. این پیشرفت علمی، این امکان را به برخی

عهدنامه‌های چندجانبه آن زمان می‌داد تا به ایجاد قواعد حقوق بین‌الملل قابل اجرا بپردازند (مثلاً در مورد حقوق رودخانه‌ها یا بی‌طرفی). سرانجام برای نشان دادن اهمیت این عهدنامه‌ها، غالباً از آن‌ها به‌عنوان «قانون‌گذاری بین‌المللی» یاد شده است. بعدها به تدریج، رشته‌های جدید حقوق بین‌الملل پدیدار شدند. این تنوع حقوق بین‌الملل به‌طور طبیعی، منتهی به ورود تدریجی این حقوق به موضوعاتی گردید که تا این زمان از قلمرو آن خارج بودند. مثلاً اصول کلی حقوق بین‌الملل در زمینه ارتباطات بین‌المللی در این دوره مطرح شد؛ مانند انعقاد بسیاری از میثاق‌های بین‌المللی درباره رودخانه‌ها برای رودخانه‌های بزرگ بین‌المللی از قبیل رن، دانوب و غیره و تثبیت وضعیت کانال‌های متصل‌کننده اقیانوس‌ها به یکدیگر مثل کانال سوئز و پاناما. همچنین، روابط اقتصادی بین‌المللی نیز در بسیاری از معاهدات تجاری مورد توجه قرار گرفت. معاهداتی که در آن‌ها عمل به شرط ملل کامله‌الوداد از نوع مشروط آن، عمومیت یافته بود. همچنین باید به گسترش عهدنامه‌های دسته‌جمعی درباره حمایت از انسان اشاره کرد، مانند ممنوعیت خرید و فروش انسان، حمایت از مصدومان و بیماران هنگام جنگ که در کنوانسیون ۱۸۶۴ ژنو پیش‌بینی شده بود. همچنین باید گفت که برای حفظ صلح که به‌عنوان یکی از نگرانی‌های مهم قرن نوزدهم مطرح بود، روش‌های حل مسالمت‌آمیز اختلاف بین دولت‌ها، توسعه یافته و تنظیم شد. ابزار جدیدی از نوع سیاسی از قبیل میانجیگری، مساعی جمیله، تحقیق، آشتی و کنوانسیون‌های داوری به وجود آمد (دومینیک، ۱۳۷۹: ۳۰).

۴-۳- موازنه قدرت

به‌طور کلی موازنه قدرت عنوان نظریه‌ای در روابط بین‌الملل است که به‌موجب آن باید چنان توازنی بین قدرت دولت‌ها برقرار باشد که مانع چیرگی یکی یا گروهی از آن‌ها بر سایرین شود تا صلح حفظ بماند (آقابخشی و افشاری‌راد، ۱۳۸۳: ۵۴). هدف حیاتی و اولیه موازنه قوا، حفظ صلح و امنیت با تکیه بر قدرت است. نظریه موازنه قوا کوششی از جانب واقع‌گرایان است (علی بابایی، ۱۳۷۰: ۲۵).

مکانیسم موازنه قوا، از لحاظ تاریخی، از سال‌های ۱۶۴۸-۱۷۸۹ و ۱۸۱۵-۱۹۱۴ در اروپا حاکم بود. در واقع نظریه موازنه قدرت محصول بازسازی تاریخی سه قرن است (سیف زاده، ۱۳۷۹: ۹۶). این سه قرن را می‌توان دوران طلایی موازنه قدرت دانست، زیرا در این سه قرن این دستگاه بهتر از هر عصر دیگر کار کرد (ارگانسکی، ۱۳۸۴: ۳۶۰).

انعقاد قرارداد صلح وستفالی (۱۶۴۸) سرآغاز موازنه قوا در اروپا دانسته شده است؛ قراردادی که اثرات آن شامل «استقلال و تساوی کشورها»، «عدم مداخله پاپ و کلیسا در امور

خارجی دولت‌های اروپایی»، «تکوین حقوق بین‌الملل و رعایت آن» و «موازنه قوا» بوده است (بهزادی، ۱۳۶۴: ۲۵۴).

می‌توان گفت هر جا که توازن عمومی و محلی قدرت وجود داشته‌اند، شرایط مساعدی فراهم شده است که تحت آن، سایر نهادهایی که نظم بین‌المللی به آن‌ها بستگی دارد؛ مانند دیپلماسی و حقوق بین‌الملل، قدرت عمل یافته‌اند (طیب، ۱۳۸۰: ۹۴). واضح است که شکوفایی و رشد قواعد حقوقی بین‌الملل در دوران صلح و آرامش بین‌المللی اتفاق می‌افتد، کما اینکه در مواقع بی‌ثباتی و جنگ نه تنها مجالی برای رشد قواعد حقوقی نیست، بلکه نقض آن در دایره وسیعی اتفاق می‌افتد، نتیجه اینکه خدمت سیستم توازن قدرت به ایجاد و گسترش حقوق بین‌الملل را باید در به وجود آوردن زمینه شکوفایی آن، یعنی ثبات و آرامش تفسیر کرد.

۴-۴- نقش قدرت در روابط و سازمان‌های بین‌المللی

کنگره وین مهم‌ترین گردهمایی نمایندگان قدرت‌های اروپایی پس از نشست‌های وستفاليا ۱۶۴۸ به حساب می‌آید که نمونه بعدی آن را باید معاهدات صلح ورسای ۱۹۱۹ و کنفرانس یالتا در ۱۹۴۵ دانست. این گونه کنگره‌ها و کنفرانس‌ها که در پایان یک جنگ همگانی تشکیل می‌شوند، معمولاً سرنوشت دنیا را برای مدتی تعیین کرده و مانند مجلس مؤسسان طرح یک نظام بین‌المللی را بر اساس توافق قدرت‌های شرکت کننده می‌ریزند. نظام روابط بین‌الملل در هر دوره حاصل توافقی است که بین قدرت‌های بزرگ صورت گرفته است و اصول آن تا استقرار یک نظام دیگر که آن‌هم به همین ترتیب به وجود می‌آید، معتبر خواهد بود. کگلی^۱ و ریمنند^۲ (۱۹۸۶)، با مقایسه دو سیستم تاریخی کنسرت مترنیخی (۱۸۱۶-۱۸۴۸) و یکپارچه‌سازی اروپای (۱۸۴۹-۱۸۷۰)، دریافتند که ظرفیت جلوگیری و کنترل جنگ وابسته به اجماع قدرت‌های بزرگ، توجه به شکل‌گیری هنجارها و ایجاد رژیم‌های امنیتی محکم است. به‌علاوه آن‌ها بیان کردند که وجود یک سلسله‌مراتب و رتبه‌بندی پایدار میان کشورها و برابری بیشتر بین کشورهای اصلی، بیش از آنکه موجب درگیری شود موجب روابط دوستانه می‌شود. (Scott Henson, 2005) (23-22) والن آستیندر تحقیقی به این نتیجه می‌رسد: زمانی که دولت‌های پر قدرت معیارهای قابل‌پذیرش رفتار و روش‌هایی برای حل مسائل بین آن‌ها را توسعه می‌دهند، هیچ جنگ قدرت بزرگی در این دوره اتفاق نمی‌افتد. در این دوره صلح به وجود می‌آید. دولت‌های قدرتمند نقش تعیین‌کننده‌ای در ایجاد و نگهداری هنجارهای جهانی دارند. (Wallensteen, 1992: 88)

همچنین باید در مورد سازمان‌های بین‌المللی نقش قدرت‌های بزرگ را در نظر داشت. مثلاً

1- Kegley

2- Raymond

ارکان سیاسی جامعه ملل عبارت بودند از مجمع و شورا و دبیرخانه. شورا مرکب بود از اعضای دائمی و غیردائمی. تمام قدرت‌های بزرگ آن زمان عضو دائمی شورا بودند. به واسطه این عضویت دائمی و همراه با اصل اتفاق آراء، می‌توانستند مطمئن باشند که شورا قادر نخواهد بود بدون رضایت همگی آن‌ها تصمیمی اتخاذ کند. مجمع در امور عادی توانست مثل یک پارلمان واقعی عمل کند، ولی هنگامی که منافع حیاتی قدرت‌های بزرگ در میان بود، رهبری ملل کوچک و متوسط متوقف می‌شد. در بحران‌های عظیم جامعه ملل، رهبری قدرت‌های بزرگ جلوه‌گر می‌شد. برتری قدرت‌های بزرگ در صحنه بین‌المللی واقعی مهم است (بهزادی، ۱۳۵۵: ۴۴).

در شورای امنیت سازمان ملل نیز حق وتو وجود دارد. نگارنده معتقد است، قاعده حق وتو اساساً مبنایی رئالیستی دارد و برای کشورهای قوی‌تر سهم بیشتری از منافع را در نظر می‌گیرد. بررسی نقش قدرت در سیاست بین‌الملل ما را به نظریات رئالیستی رهنمون می‌سازد. اعضای دائم شورای امنیت از قدرتمندترین کشورهای جهان می‌باشند که دارای حق وتو هستند. به نظر نیکو کریش شورای امنیت به صورت یک مکان مرکزی برای ساخت قانون و اجرای آن در موضوعات مربوط به صلح و امنیت ظاهر شده است. در این مورد کشورهای قدرتمندی که اعضای دائمی و دارای حق وتو هستند، نقش اصلی را دارند. (Krisch, 2005: 385)

به طور کلی، اتحاد مقدس صراحتاً حکومت بین‌المللی قدرت‌های بزرگ بود. جامعه ملل حکومت بین‌المللی قدرت‌های بزرگ همراه با مشورت و موافقت تمام دول عضو بود که در آن اصل اتفاق آراء رعایت می‌شد. سازمان ملل هم حکومت بین‌المللی قدرت‌های بزرگ است که از لحاظ ترتیبات قانونی شبیه به اتحاد مقدس و از لحاظ ظاهر شبیه به جامعه ملل است. حکومت قدرت‌های بزرگ از طریق سازمان ملل به صورت حکومت قدرت‌های بزرگ از طریق شورای امنیت تجلی یافته است. شورای امنیت عملاً به منزله اتحاد مقدس زمان ماست (بهزادی، ۱۳۵۵: ۵۱).

۴-۵- نقش دولت‌های هژمون در توسعه حقوق بین‌الملل

ریشه هژمونی به واژه‌ای یونانی به معنای رهبری^۱ برمی‌گردد. در روابط بین‌الملل یک هژمون، رهبر گروهی از دولت‌ها است. (Griffiths, 2005: 63) اصلی‌ترین مفهوم هژمونی در ادبیات روابط بین‌الملل که به طور مرسوم استفاده شده است، عدم تعادل قدرت در سیستم بین‌الملل را نشان می‌دهد، که در آن یک دولت چنان قدرتمند است که می‌تواند، رهبری و تسلط بر این سیستم را اعمال کند. (Antoniades, 2008: 3)

در روابط بین‌الملل، هژمونی به چند طریق باعث ایجاد صلح می‌شود: اول اینکه هژمون

به وسیله قدرت برتری که دارد، یک امنیت عمومی ایجاد می کند و از این طریق مانع رقابت های تسلیحاتی تجدیدشونده می شود. دوم اینکه، هژمون اگر بخواهد می تواند هنجارهای بین المللی را برای هدایت رفتار کشورها تقویت کند (Griffiths, 2005: 64)؛ و اینکه دولت هژمون با بهره مندی از توان عظیم اقتصادی و تولیدی و به ویژه مزیت های نسبی تولیدی و اقتصادی برتر خود، به تنظیم ساختار اقتصادی، تولیدی، تجاری، مالی و اعتباری دیگر بازارها و دولت ها اقدام می کند. همین طور در زمینه های سیاسی و به خصوص در ابعاد نظامی و استراتژیک ظاهر می شود. نتیجه کارکرد این رژیم ها و نظم بین المللی که از آن حادث می شود، حاکمیت بلامنزاع سیاسی، نظامی، اقتصادی و حتی فرهنگی از سوی هژمون بر سایر دولت ها است (پورا احمدی، ۱۳۸۷: ۴۴).

درواقع، این قدرت است که موجد نظم و عامل تداوم آن است و از این رو، نظم بین المللی در ارتباط مستقیم با قدرت برتر و مسلط در نظام بین الملل است. نظمی که قدرت مسلط در نظام بین الملل ایجاد می کند، تأمین کننده منافع آن قدرت بوده و به همین دلیل، مهم ترین حامی نظم موجود، قدرت برتر جهانی است که آن را ایجاد کرده است. آن قدرت برتر هژمون نام دارد (جمشیدی، ۱۳۸۶، ۷۸۶). هژمونی و حقوق بین الملل اغلب به عنوان دو مسئله جدا از هم تصور شده اند. حقوق بین الملل به طور گسترده ای مرتبط با توازن قدرت تصور شده است، زیرا در توازن قدرت کشورها نسبتاً مساوی فرض می شوند. این چیزی است که هژمونی از آن اجتناب می کند. حقوق بین الملل هم ابزاری برای قدرت است، هم مانعی برای اعمال آن. در برخی از حوزه ها، کشورهای قدرتمند به این گرایش دارند که از حقوق بین الملل به عنوان ابزاری برای نظم و آرامش و تثبیت تفوق شان استفاده کنند. در حوزه های دیگر، با مانع مساوات و ثباتی مواجه می شوند که حقوق بین الملل برپا کرده است. کشورهای قدرتمند در این مورد کنار می کشند. (Krisch, 2005: 372)

۴-۵-۱- ارزش نهادهای چندجانبه برای کشورهای هژمون

هژمون مجموعه ای از ابزارها را برای تأثیرگذاری بر سایر دولت ها در اختیار دارد که عبارتند از اقناع، پاداش و زور یا تهدید به زور. هرچه هژمون از اقتدار و مشروعیت بیشتری برخوردار باشد، بیشتر به سمت استفاده از اقناع و پاداش گرایش می یابد (مشیرزاده و جعفری، ۱۳۹۰: ۵۴). هژمون باید هرچه کمتر از زور استفاده کند، هژمون باید پذیرش بین المللی بیابد، این پذیرش به معنای ایجاد چارچوب ها، نهادها و ساختارهایی است که دیگران در آن مشارکت و هنجارها و قواعد رفتاری را تدوین کنند. این قدرت ساختاری توان تعیین شرایطی

برای هژمون را فراهم می‌سازد که بر اساس آن، نیازهای خود را برآورده می‌کند و منافع خود را پی می‌گیرد (کرمی، ۱۳۸۵: ۱۳-۷).

نهادهای چندجانبه در اینجا می‌توانند نقش مهمی بازی کنند، چرا که طرح‌ها و تدابیر این نهادها، منعکس‌کننده استانداردهای مشروعیت است. حقوق بین‌الملل یک نهاد چندجانبه است (شامل هنجارهای رسمی و غیر رسمی، رژیم‌ها و سازمان‌ها). اهمیت نهادها برای کشورهای فائده‌این است که در هر جایی به آن تکیه می‌کنند. می‌توان سه کارکرد نهادهای چندجانبه را برای هژمونی تعریف کرد: تنظیم و به قاعده در آوردن، آرامش و تثبیت. اول، به وسیله احتراز از مذاکرات تکراری با هر کشوری و با پیشبینی پذیر ساختن بیشتر، هنجارهای چندجانبه می‌تواند هزینه تعاملات برای قاعده سازی را کم کند. دوم، مذاکرات قواعد بین‌المللی در محکمه‌های چندجانبه، تأثیر زیادی بر کشورهای ضعیف‌تر دارد و یک انگیزه قوی برای پیروی از نتایج توافق‌ها به آن‌ها می‌دهد و آن‌ها را ترغیب به اطاعت داوطلبانه می‌کند، بنابراین هزینه‌های اجبار را کم می‌کند (آرامش). سوم، روابط سیاسی ویژه که عمومیت ندارند، در هنگام جا به جایی قدرت‌ها آسیب‌پذیرند، ولی هنجارها و نهادهای چندجانبه نسبت به جابه‌جایی‌های قدرت کمتر آسیب‌پذیرند. آن‌ها حتی در هنگام افول هژمون نیز پایداری نسبی دارند و بعد از آن هم برای مدتی منافع هژمون را منعکس خواهد کرد (پایداری) (Krisch, 2005, 370 مفهوم حقوق بین‌الملل، یک نقش تنظیمی برای قانون در نظام بین‌الملل ارائه می‌دهد. همچنین هماهنگی را تقویت می‌کند و موجب می‌شود سیستم کارآمدتر عمل کند. (Burgstaller, 2005: 119)

اگر هژمون بتواند برای توجیه تفوق خود ایده مشروعیت را ترسیم کند، هزینه‌های کمتری برای استفاده از زور و اجبار خواهد داشت. باین‌حال، تثبیت حقوق بین‌الملل در بردارنده مشکلات مهمی برای کشورهای مسلط است. با تمرکز بر گذشته، حقوق بین‌الملل این اجازه را به نسل‌های گذشته می‌دهد که بر نسل حاضر حکم برانند و این مسئله بازسازی دوباره نظم حقوقی بین‌الملل برای کشورهای مسلط، در جهت اهدافشان را مشکل می‌سازد. در حقوق بین‌الملل این مشکل بسیار حاد است، زیرا تغییر در حقوق بین‌الملل به رضایت فراگیری نیازمند است و همچنین این مسئله معمولاً کند است و حالت تکاملی و تدریجی دارد. همچنین وجود قانون نیازمند احترام به آن است. قوانین جدید فقط می‌توانند در یک زمینه مساوات‌انگاری به وجود بیایند، زیرا طبق حقوق بین‌الملل، کشورها دارای حاکمیت هستند و به لحاظ حقوقی مساوی‌اند و در این رابطه این کشورها به هژمون فشارهایی وارد می‌کنند. باید توجه داشت که هژمون اگر از حقوق بین‌الملل به سیاست چرخش داشته باشد، یعنی از حقوق بین‌الملل

کناره‌گیری کند، تمام اهدافی که دارد (تنظیم، تثبیت و آرامش) در معرض خطر قرار می‌گیرد. (Krisch, 2005: 370)

۴-۵-۲- ابزار انگاری و توسعه حقوق بین‌الملل در هژمونی انگلیس

اکثر دولت‌های مسلط، عوامل و نیروهای فعال در پس ایجاد حقوق بین‌الملل هستند و از دستورالعمل قانونی بین‌المللی برای تثبیت و بهبود موقعیتشان حداکثر استفاده را کرده‌اند. این کاربردها به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای، نه فقط از زمانی به زمان دیگر، بلکه از حیطه‌ای به حیطه‌ای دیگر نیز متفاوت می‌باشند. اسپانیا در قرن شانزدهم به‌عنوان هژمون، علاقه‌مند به تثبیت اوضاع و دفاع از قوانین به نفع خود بود. همچنین علاقه کلی به حفظ دستورالعمل‌ها، مشخصه سیاست‌های حقوقی بین‌المللی انگلیس در قرن نوزدهم بوده است؛ بنابراین انگلیس به‌عنوان مدافع تقدس و حرمت قراردادها شناخته شده است. همچنین در سراسر قرن ۱۹، این کشور بیش از هر کشور دیگری طرفدار توافقات مربوط به حکمیت بوده است و بنابراین عامل اصلی در پس احیای داوری و حکمیت بوده است که در نهایت منجر به تشکیل یک دیوان دائمی داوری در اوایل قرن بیستم شده است. همچنین بریتانیا برده‌داری را در قلمرو خود در سال ۱۸۰۷ لغو کرد و آنگاه به نیروی دریایی خود دستور داد که کشتی‌های مظنون به اشتغال در تجارت برده را متوقف سازند و به تفتیش آن‌ها پردازند. در کنگره وین ۱۸۱۵، دولت بریتانیا انجام تحریم‌های اقتصادی علیه کشوری را که از لغو برده‌داری خودداری می‌کند، پیشنهاد داد. سپس مجموعه‌ای از موافقت‌نامه‌های دوجانبه را با بسیاری از دولت‌ها منعقد ساخت که در هر مورد، حقوق متقابل بازدید و تفتیش را برای کشتی‌های دولتی و کشتی‌های خصوصی که پرچم طرف دیگر را برافراشته‌اند، مقرر می‌داشت (فن گلان، ۱۳۸۶: ۳۱۵). این مسئله نشان‌دهنده این است که هژمونی انگلستان موجب و پیش‌برنده حقوق بین‌الملل بوده است.

به‌طور کلی، اجرای منصفانه و کامل حقوق بین‌الملل به نفع انگلیس بوده است. در دوره‌های مختلف، یک تمایل کلی به حقوق بین‌الملل در میان دولت‌های قوی در حیطه قانون و مقررات تجاری شایع بوده است. توسعه تجارت آزاد در قرن ۱۹ ام به‌طور خاصی به نفع قدرت‌های غالب مخصوصاً بریتانیا بوده است. بریتانیا در قرن ۱۹ به‌طور وسیعی از تجارت آزاد حمایت کرده و آن را توسعه داده است (آیکنبری، ۱۳۸۳: ۲۳).

در هر صورت باید توجه داشت که وجود دولت هژمون برای اجرای حقوق بین‌الملل ضروری بوده است. کاهش رعایت هنجارهای نظم سده نوزدهم که با افول نسبی قدرت دولت انگلستان از اواخر سده نوزدهم همراه بود، گواه این ادعاست. همچنین از اوایل دهه ۱۹۷۰ با

کاهش مشابه رعایت هنجارهای پس از جنگ جهانی دوم روبه‌رو بوده‌ایم و آن را با افول نسبی قدرت ایالات متحده مربوط می‌دانند (لینک لیتر، ۱۳۸۶: ۶۲-۶۱).

۴-۵-۳- ابزار انگاری و توسعه حقوق بین‌الملل در هژمونی آمریکا

امروزه آمریکا، با نیروی نظامی و اقتصادی توانمندی که دارد، قدرتمندترین کشور جهان است. به‌طور خلاصه، نفوذ اقتصادی، تکنولوژیکی، دیپلماتیک و نظامی آمریکا در جهان نظیر ندارد. (Kwakwa, 2003: 36) مفهوم هژمونی جامع‌ترین مفهومی است که با آن می‌توان رفتار آمریکا را در صحنه نظام بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم توضیح داد. هژمون از قدرت عظیم خود برای تحمیل نظم موردپسندش در سطح نظام بین‌الملل استفاده می‌کند. (Layne, 2006: 31)

۵- هژمونی لیبرال در راستای منافع جهان غرب

پس از جنگ جهانی دوم آمریکا در پی آن بود که نقش هژمون را جهت استقرار نظم و ثبات بین‌المللی به نفع نظام لیبرال دموکراسی غرب ایفا کند. تحقق این هژمونی مستلزم ایجاد نهادهایی بود که قواعد آن‌ها برای همه بازیگران بین‌المللی لازم‌الاجرا باشد؛ بنابراین آمریکا به نهادسازی و ایجاد رژیم‌های بین‌الملل روی آورد. در واقع آمریکا حاضر شده بود به خاطر ایجاد نظم چندجانبه لیبرال محدودیت‌هایی بر عمل یک‌جانبه خود بگذارد و نقش یک هژمون لیبرال را نشان دهد (حضری، ۱۳۸۸: ۴۵۳). هژمون لیبرال به دنبال افزایش منافع عمومی و برقراری هنجارهای لازم برای این منافع است. (Ipek, 2013: 30)

با تأمل در عملکرد سیاست خارجی آمریکا در دوره پس از جنگ جهانی دوم، به‌روشنی می‌توان به جهت‌گیری هژمونیک آن در عرصه بین‌الملل پی برد. استراتژی این کشور در سه محور اقتصادی، نظامی-امنیتی و سیاسی-ایدئولوژیک، اعمال می‌شد.

۵-۱- هژمونی اقتصادی آمریکا

نظم جهانی ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی دوم در مقام نهادینه کردن روابط بین‌الملل بر لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی مبتنی بود. نظم لیبرال متکی بر ستون‌های چهارگانه تجارت آزاد، اقتصاد سرمایه‌گذاری، حل‌وفصل مناقشات در چارچوب مذاکره و تأسیس نهادهای چندجانبه‌گرایی بین‌المللی است (دهشیر، ۱۳۸۵: ۱۰۶). ایالات متحده با پی‌ریزی سیستم برتون وودز، رسماً رهبری آزادسازی اقتصاد سیاسی بین‌الملل را از طریق سه نهاد کلیدی گات، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به دست گرفت (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۹۱۷).

استقرار سازمان تجارت جهانی در ۱۹۹۵ پیروزی مهمی بود بر اولویت و مزیت تجارت آزاد بر قوانین داخلی کشورها. امروزه پذیرفته شده است که قوانین سازمان تجارت جهانی، باید بین کشورها، به عنوان قواعد مناسب حقوق بین‌المللی، به کار برده شود. (Koskeniemi, 2004: 12)

۵-۲- هژمونی نظامی- امنیتی آمریکا

دو مؤلفه برای هژمون وجود دارد تا در مقابل نیروهای ضد هژمونیک مقابله بهتری داشته باشد: اول، یک وضعیت اخلاقی برای مداخلات هژمونیک باید به وجود بیاید که به آن مشروعیت دهد. دوم، رسمیت بخشیدن به اقدامات هژمونیک، مخصوصاً از طریق شورای امنیت سازمان ملل متحد و سایر نهادهای بین‌المللی است. (Rajagopal, 2006: 772)

بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا سعی کرد قدرت را به صورت سلسله‌مراتبی در آورد. این مسئله در تقویت شورای امنیت و گسترش قابل ملاحظه قدرت اجرایی‌اش مخصوصاً پس از جنگ سرد مشهود است. شورای امنیت به صورت یک مکان مرکزی برای ساخت قانون و اجرای آن در موضوعات مربوط به صلح و امنیت ظاهر شده است. شورای امنیت و نهادهای مالی بین‌المللی، این امکان را به کشورهای مسلط داده‌اند تا قانون را صرفاً برای دیگران، بدون متعهد نمودن خودشان بسازند. (Krisch, 2005: 385)

با حادثه یازده سپتامبر^۱، نومحافظه کاران فرصتی یافتند تا اندیشه‌های برتری جویانه خود را در عرصه جهانی و با شعار و پوشش دموکراسی و حقوق بشر که از مظاهر لیبرالیسم هستند، پیاده نمایند (دهشیر، ۱۳۸۱، ۷۳۰)؛ بنابراین در دوره جرج دبلیو بوش^۲، گسترش دموکراسی به صورت یکی از سرفصل‌های استراتژی امنیت ملی آمریکا درآمد. در شرایط کنونی، ایالات متحده همچنان استراتژی حفظ برتری قوای جهانی و مداخله عمیق در امور جهانی را ادامه می‌دهد. این کشور نهادهای اصلی را رها نموده است و همچنان دست به نهادسازی می‌زند (آیکنبری، ۱۳۸۳: ۳۲۲).

آمریکا با پوشش حذف دیکتاتور، از بین بردن سلاح‌های کشتار جمعی، استقرار دموکراسی و آزادی مردم عراق و افغانستان، به این کشورها حمله کرد. مبارزه با تروریسم در صدر اولویت

۱- حملات ۱۱ سپتامبر عبارت است از سلسله‌ای از حملات انتحاری که در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، به دست گروه تروریستی القاعده در خاک ایالات متحده آمریکا انجام شد. در صبح آن روز، ۱۹ تن از اعضای القاعده، چهار هواپیمای تجاری - مسافربری را ربودند. هواپیماریان، دو هواپیما را در فاصله‌های زمانی گوناگون تدریجاً به برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در شهر نیویورک زدند. در نتیجه این دو برخورد، همه مسافران به همراه عده بسیاری که در ساختمان‌ها حضور داشتند، کشته شدند. گروه هواپیماریان، هواپیمای سوم را به پنتاگون، واقع در آریلینگتون در ویرجینیا زدند. هواپیمای چهارم اما در زمینی نزدیک شنکسویل، در ایالت پنسیلوانیا، سرنگون شد.

آنان قرار گرفت. حتی بسیاری از ناظران سیاسی نیز همانند افکار عمومی غرب، جنگ عراق را از این زاویه توجیه‌پذیر می‌دانند: یعنی پاسداری از حقوق ستمدیدگان، تأمین حقوق بشر و برقراری سیستم دموکراتیک بر اساس انتخابات آزاد همچنان که از وظایف سازمان ملل است، جزء مسئولیت‌های کشورهای طرفدار حقوق بشر و نظام‌های دموکراتیک نیز هست و پاسداری از این حقوق، در برخی از مواقع، ایجاد برخورد نظامی را نیز می‌نماید. این توجیه دقیقاً منطبق با استراتژی کلان آمریکا در سیاست خارجی هژمونی طلب آن بود. تأکید بر این شعارها، ارزش‌ها، سیاست‌ها و اقدامات آمریکا را در برابر کشورهای دیگر و مردمان جهان مشروع و قابل قبول می‌نمایاند و آن‌ها را به همدلی یا حداقل مخالفت نکردن با آن‌ها سوق می‌دهد (رضوی پور، ۱۳۸۳: ۷۸). در هر صورت اگرچه آمریکا برای رسیدن به اهداف خود به عراق و افغانستان و کشورهای دیگر حمله‌ور شد، ولی در ضمن پیگیری اهداف خود، رژیم‌های دموکراتیک در این کشورها برپا شد و حقوق بین‌الملل که در بسیاری از موارد نقض می‌شد، قدرت اجرایی پیدا کرد.

همچنین حکومت آمریکا در میانه دهه نود، بر اینکه دموکراسی باید شرطی برای مشروعیت هر حکومت باشد، آغاز به پافشاری کرد. در سال‌های اخیر، آمریکا، اتحادیه اروپا و یونان برای شناسایی کشورها، عناصری را لحاظ کرده‌اند؛ تعهدات برای احترام گذاشتن به حقوق بین‌الملل، تضمین حقوق بشر، حقوق اقلیت‌ها و اقوام، تعهد نسبت به عدم تغییر مرزها و موافقت برای کاهش تسلیحات و حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات (فن گلان، ۱۳۸۶: ۲۴۲). نتیجه اینکه هم هژمون و هم کشورهای دموکرات، به سایر کشورها برای پذیرفتن هنجارهای حقوق بشری فشار می‌آورند. مخصوصاً کشورهای دموکراتیک قدرتمند، سایر کشورها را به پذیرش هنجارهای حقوق بشری ترغیب می‌کنند. (Simmons & Steinberg, 2006: 178)

۵-۳- هژمونی ایدئولوژیک آمریکا

آنتونیو گرامشی،^۱ تئوریسین مارکسیست، مدعی است چنانچه جامعه‌ای بهتر از سایرین بتواند جهان را تبیین کند، از لحاظ فکری می‌تواند رهبری و هدایت فرهنگی جوامع دیگر را به دست بگیرد و عملکرد سلطه طلبانه‌اش نیز از مشروعیت برخوردار خواهد بود (سیف‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۶۵). باید توجه نمود که هنجارها و عقاید یکی از چهره‌های قدرت هستند که توانای شکل دادن افکار، از طریق انتشار هنجارها و ایده‌ها را دارند. از این طریق است که جوامع آن را مشروع و قابل پذیرش درمی‌یابند. (Hafner-Burton, Victor & Lupu, 2012: 4)

۱-Antonio Gramsci

در این خصوص باید گفت با اتکا به پذیرش آزاد هنجارها، تصویری از تساوی و حاکمیت کشورها ارائه می‌شود. زمانی که ایده‌های یک مرکز به صورت معتبر توسط اطرافیان تشخیص داده می‌شوند، برداشت در مورد تسلط و نفوذ کاملاً محو می‌شود. ما می‌توانیم این را امروزه در درونی‌سازی ایده‌های خوب توسط نخبگان کشورهای در حال توسعه مشاهده کنیم. گسترش ایده‌های آمریکایی‌ها در رابطه با تفکیک قدرت‌ها، تساوی افراد در برابر قانون و خصوصاً یک نقش قوی برای دادگاه‌ها، از جمله مواردی است که به طور وسیعی مورد استقبال قرار گرفته است؛ در نتیجه تصمیمات دادگاه‌های آمریکایی و اروپایی در مورد این مسائل به طور وسیعی در سراسر جهان بیان می‌شوند. همچنین امروزه به خاطر موقعیت غالب و برجسته نظام اقتصادی و مهارت وسیع قانون‌گذاری آمریکا، قوانین این کشور در مورد عملکرد بازار، به عنوان قوانین جهانی عمل می‌نمایند. هنجارهای آمریکا، هنجارهای نمونه برای اقدامات نظارتی کشورهای دیگر خصوصاً استانداردهای تکنیکی شده‌اند، برای مثال قوانین در مورد ایمنی و امنیت هوایی، امروزه قویاً از استانداردهای تعیین شده توسط کمیسیون امنیت و مبادله آمریکا و اداره هوانوردی فدرال پیروی می‌نمایند. (Krisch, 2005: 392)

همچنین ایالات متحده ایده‌های حکومت محدود و دموکراتیک را رواج داده است. هژمونی صرفاً بر توانمندی‌های مادی در جهت اجبار دیگران مبتنی نیست. هژمونی بر ایده‌های قدرتمند و جذاب مبتنی است (اس پیس، ۱۳۸۴: ۱۲۹). آمریکا با بهره‌برداری از این فرصت و با ترویج حقوق بشر، حقوق زنان، دموکراسی و دوری از ایدئولوژی نژادپرستانه، در صدد گسترش سیطره و نفوذ خود در جهان است (رضوی پور، ۱۳۸۳: ۸۸).

گسترش موارد فوق از این جهت مهم است که دولت‌های دموکراتیک احتمال زیاده‌تری دارد علیه تهدیدات مشترک با یکدیگر همکاری کنند، تجارت آزاد را مورد حمایت قرار دهند، توسعه اقتصادی پایدار را ترویج کنند، از حکومت قانون پشتیبانی نمایند و از حقوق مردم خویش پاسداری نمایند. از این رو، روند موجود به سوی دموکراسی و بازارهای آزاد در سرتاسر جهان رایج است که این امر منافع آمریکا را نیز پیش می‌برد؛ بنابراین باید گفت که تأکید بر ارزش‌های لیبرالیسم به عنوان مفاهیم حاکم بر جهان، تحت تأثیر ارزش‌های آمریکایی و تجلیات هنجارها و الگوهای این کشور است (یزدان فام، ۱۳۸۵: ۶۱۸).

۶- نتیجه

اگرچه در ابتدا این فرضیه به ذهن می‌رسد که حقوق بین‌الملل و رویکرد واقع‌گرایی به دلیل ذات خود، مسیر جداگانه و حتی متضادی را طی می‌کنند، ولی در این پژوهش نشان داده شد

که قدرت که جوهره نظریات واقع‌گرایی است، می‌تواند موجد و پیش‌برنده قواعد حقوقی بین‌المللی باشد. در ابتدا باید به نقش قدرت در تکوین حاکمیت اشاره کرد. در دورانی که حاکمیت‌های ملی در اروپا شکل گرفت، سلاطین توانستند با غلبه بر فئودال‌ها و حاکمان مذهبی، قدرت خود را تثبیت نموده و موجد دولت‌های ملی شوند. از آن هنگام بود که روابط بین‌کشورها شکل گرفت و طبعاً برای ایجاد روابط مسالمت‌آمیز قواعدی لازم بود که به تدریج شکل یافتند. همچنین با تشکیل دولت‌های ملی، ایجاد معاهدات و توافقنامه به تثبیت امور و اوضاع بین‌المللی کمک کرد. دولت‌ها متعهد شدند به حقوق دولت‌های دیگر احترام بگذارند. همین معاهدات و رویه کشورهای بزرگ و تأثیرگذار تحت عنوان عرف و معاهدات بین‌المللی، از منابع مهم حقوق بین‌الملل محسوب می‌شوند. در مرحله بعد که کشورها سعی در افزایش قدرت خود داشتند، سیستم موازنه قوا شکل گرفت و دولت‌های قدرتمند اروپایی از این طریق به کنترل و تثبیت نظام بین‌الملل اروپایی و دیگر مناطق پرداختند. این ثبات، زمینه و بستر مناسبی برای ایجاد و رشد قواعد حقوق بین‌الملل فراهم کرد. کشورهای قدرتمند اروپایی با برپایی کنفرانس‌ها و ملاقات‌های مستمر، موانع و مشکلات بین خود را حل کرده و بحران‌های بین‌المللی را مدیریت کردند. در مواقعی هم که کشوری به‌عنوان هژمون در عرصه نظام بین‌الملل مطرح شده است، سعی نموده تا با حداقل هزینه‌ها به تثبیت امور بپردازد. در این راه سازمان‌ها و حقوق بین‌الملل ابزارهای مناسبی برای هژمون هستند. زیرا از این طریق هژمون مشروعیت پیدا کرده و ارزش‌های خود را نهادینه می‌کند. به‌طور کلی می‌توان گفت نظریات رئالیستی روابط بین‌الملل به‌طور غیرمستقیم در ایجاد و گسترش حقوق بین‌الملل نقش داشته است. همان‌طور که اشاره شد، در مورد مباحث مربوط به رابطه حقوق و سیاست بین‌الملل در محافل علمی و دانشگاهی، منابع انگشت‌شماری وجود دارد و آنگاه که از موضوع تأثیر تئوری‌های واقع‌گرایی روابط بین‌الملل بر گسترش حقوق بین‌الملل سخن به میان می‌آید، منابع فارسی یا حتی انگلیسی به‌شدت نایاب می‌شوند. این مقاله می‌تواند به‌عنوان مشوق و مقدمه‌ای برای تحقیقات گسترده‌تر در این زمینه در نظر گرفته شود. در پایان با توجه به اهمیت زیاد مباحث میان‌رشته‌ای و نزدیکی و پیوستگی مباحث حقوقی و سیاسی پیشنهاد می‌شود، به موضوعاتی از این قبیل که در برنامه درسی دانشگاه‌ها و محافل علمی مغفول مانده، اهمیت بیشتری داده شود تا به پویایی و توسعه مباحث مشترک دو رشته کمک نماید.

منابع

الف) فارسی

کتاب

- آیکنبری جی جان، (۱۳۸۳)، *تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: مؤسسه ابرار معاصر.
- ارگانسکی ای. اف. ک، (۱۳۸۴)، *سیاست جهان*، ترجمه حسین فرهودی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اس پیس کلی کیت، (۱۳۸۴)، *سازمان‌های بین‌المللی*، ترجمه حسین شریفی طراز کوهی، تهران: انتشارات میزان.
- بهزادی حمید، (۱۳۵۵)، *قدرت‌های بزرگ و صلح بین‌المللی؛ اتحاد مقدس، جامعه ملل و سازمان ملل متحد از دیدگاه مورگنتا*، تهران: انتشارات دانشگاه ملی ایران.
- بهزادی حمید، (۱۳۶۴)، *اصول روابط بین‌الملل و سیاست خارجی*، تهران: نشر دهخدا.
- پالمرونتی؛ اشترن لاری؛ و گالیل چارلز، (۱۳۷۲)، *نگرشی جدید به علم سیاست*، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- دومینیک کارو، (۱۳۷۹)، *حقوق بین‌الملل عمومی؛ آشنایی با تاریخچه، منابع و اشخاص حقوق بین‌الملل*، مترجم مصطفی تقی زاده انصاری، تهران: نشر قومس.
- دوئرتی جیمز و رابرت فالتزگراف، (۱۳۸۴)، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس.
- سیف زاده حسین، (۱۳۷۹)، *نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل؛ مبانی و قالب‌های فکری*، تهران: انتشارات سمت.
- شریفی طراز کوهی حسین، (۱۳۷۵)، *قواعد آمره و نظم حقوقی بین‌المللی*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- طیب علیرضا، (۱۳۸۰)، *نظریه موازنه قدرت؛ از نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: انتشارات روزنه سلام.
- عبدالله خانی علی، (۱۳۸۱)، *نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی* (۱)، جلد اول، تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- علی بابایی مجتبی، (۱۳۷۰)، *موازنه قوا در روابط بین‌الملل*، تهران: نشر همراه.
- فرانکل جوزف، (۱۳۷۲)، *نظریه معاصر روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی، تهران: نشر

اطلاعاتی.

- فن گلان گرهارد، (۱۳۸۶)، *درآمدی بر حقوق بین‌الملل عمومی*؛ ترجمه داود آقایی، جلد ۱، تهران: نشر میزان.
- قوام عبدالعلی، (۱۳۸۰)، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، تهران: انتشارات سمت.
- لینک لیتر اندرو، (۱۳۸۶)، *نواقح‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- مدنی جلال‌الدین، (۱۳۷۴)، *حقوق بین‌الملل عمومی و اصول روابط بین‌الملل*، جلد اول، تهران: نشر همراه.
- مشیرزاده حمیرا، (۱۳۸۶)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: انتشارات سمت.
- نقیب زاده احمد، (۱۳۹۰)، *تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل از وستفالی تا امروز*، تهران: نشر قومس.
- وکیل امیرساعد و همکاران (۱۳۸۹)، *مروری بر مکاتب فلسفی حقوق بین‌الملل*، تهران: انتشارات میزان.
- ونت الکساندر، (۱۳۸۵)، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

مقاله

- آزادبخت، فرید، (۱۳۸۹)، «پارادایم میان‌رشته‌ای حقوق بین‌الملل: یک بررسی سیستمی با روابط بین‌الملل»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره سوم، زمستان، شماره ۱.
- پوراحمدی، حمید، (۱۳۸۷)، «اقتصاد سیاسی هژمونی چندجانبه‌گرا: سنتز مفهوم هژمونی در پارادایم‌های لیبرالیستی و گرامشین»، پژوهشنامه علوم سیاسی، بهار، شماره ۲.
- جمشیدی، محمد، (۱۳۸۶)، «نظام‌های بین‌الملل تک قدرت محور: تک قطبی، هژمونی، امپراتوری»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دهم، زمستان، شماره ۴.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۱) «۱۱ سپتامبر، ساختار نظام بین‌الملل و هژمونی آمریکا»، فصلنامه مطالعات راهبردی، پاییز و زمستان، شماره ۱۷ و ۱۸.
- دهشیار، حسین (۱۳۸۵) «آمریکا و اصلاحات سازمان ملل: هژمونی با تبصره»، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، سال دوم، تابستان، شماره ۸.
- دهقانی فیروزآبادی، جلال، (۱۳۸۲)، «تحول نظریه‌های منازعه و همکاری در روابط بین

الملل»، نشریه پژوهش حقوق، بهار شماره ۸.

- رضوی پور اسماعیل، (۱۳۸۳)، پایان جنگ سرد و گسترش نفوذ ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، اسفند.

- قنبرلو، عبدالله، (۱۳۸۵)، «ثبات هژمونیک در استراتژی اقتصادی- امنیتی آمریکا»، فصلنامه مطالعات راهبردی، زمستان، شماره ۳۴.

- کرمی، جهانگیر، (۱۳۸۵)، «هژمونی در سیاست بین الملل: چارچوب مفهومی، تجربه تاریخی و آینده آن»، پژوهش سیاست نظری، پاییز و زمستان، شماره سوم.

- مشیرزاده حمیرا و هرمز جعفری، (۱۳۹۰)، «قدرت هژمون و دولت‌های انقلابی: مطالعه موردی آمریکا و جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، اسفند، شماره اول.

- مصفا نسرین و نبی‌الله ابراهیمی، (۱۳۸۷)، «جایگاه حقوق بشر در نظریه‌های روابط بین الملل»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۸، زمستان، شماره ۴.

- یزدان فام محمود، (۱۳۸۵)، «دیدگاه‌های متعارض در مورد نقش آمریکا در جهان». فصلنامه مطالعات راهبردی، دوره نهم، پاییز، شماره ۳.

ب) انگلیسی

Book

- Burgstaller, Markus, (2005), *Theories of Compliance with International Law*, Leiden, The Netherlands: MartinusNijhoff Publishers.
- Cali, Basak, (2009), *International Law for International Relations*, Oxford University Press.
- Kwakwa, Edward, (2003), *The International Community, International Law, and the United States: There in one, Two Against one, or one the Same?*, In M Byers & G. Nolte (Ed), *United States Hegemony and Foundations of International Law*, (pp. 24-42). New York: Cambridge University Press.
- Simmons, Beth, & Steinberg, Richard, (2006), *International Law and International Relations*, New York: Cambridge University Press
- Scott Henson, Raymond, (2005), *Law and order in the international community: the impact of international law on interstate relations*, MSc Thesis, Vanderbilt University, New York.
- Wallensteen, Peter, (1992), In *The Scientific Study of Peace and War*, Vasquez, John A, and Marie T, Henehan, eds. Lanham: Lexington Books.

Article

- Antoniadis, Andreas, (2008 March), "From 'Theories of Hegemony' to 'Hegemony Analysis', *International Relations*", From:

<http://sro.sussex.ac.uk/2175>.

- Dunoff, Jeffrey, (2000), "International legal scholarship at the millennium", 1 Chicago Journal of International Law, vol, 85, pp 66-82.
- Griffiths, Martin, (2005), " Beyond the Bush Doctrine: American Hegemony and World Order", from: www.griffith.edu.au/dspace/handle/10072/24862.
- Hafner-Burton, Emili& Victor, David&Lupu, Yonatan, (2012), ""Political science research on international law: the state of the field", The American Journal of International Law, Vol,106 , No 67, pp 47-97.
- Ipek, Pinar, (2013), "Hegemony and Crisis in Global Political Economy: The Importance of Legitimacy", Journal of International Affairs, XVIII, No 4, pp 29-45.
- Irish, Adam, & Ku, Charlotte, & Diehl, Paul, (2013), "Bridging the International Law-International Relations Divided: Taking Stock of Progress", Georgia Journal of International and Comparative Law, Vol,41, No 2: 357-388.
- Koskeniemi, Martti, (2004), ""International Law and Hegemony: a Reconfiguration", Cambridge Review of International Affairs, Vol 17, No 2, pp 1-26.
- Krisch, Nico, (2005), "International law in times of hegemony: unequal power and the shaping of the international legal order", The European Journal of International Law, Vol. 16, no 3, pp 369-408.
- Layne, Christopher, (2006), "The unipolar illusion revisited", International Security, Vol 31, No 2, pp 7-41.
- Rajagopal, Balakrishnan, (2006), "Counter-hegemonic International Law: rethinking human rights and development as a Third World strategy", Third World Quarterly, Vol, 27, No 5, pp 767 – 783.